

ساعداً السلطنه نایب الایاله در باسمنج ملاقات شد، گفت: خیابانی عصرها مجلس دارد. گفتم تلفن کن من حاضرم بدان مجلس بیایم مذاکره کنیم. جواب آمد که این خلاف تصمیم است.

از قزاقخانه تلفن کرده اجازه خواستند عده جلوفروستند. گفتم: لازم نیست. سوارهای گرمرویی که همراه بودند، مرخص کردم، با ساعداً السلطنه بمنزل اورفتم (۱۸ ذیحجه).

شاهسون اطراف را بقسمی ناامن کرده که گله‌ها وسط روز هم در آغل بودند. نان در شهر کم است، چهار نفر از تجار بمراغه رفتند که گندم برای شهر تدارک کنند. میرزا ربیع آقا نمی‌گزارد: که اگر شیخ محمد خیابانی است، من هم بیابانی هستم.

خیابانی هر روز در ایوان عمارت حکومتی نطق می‌کند، جمعی هم دست می‌زنند، سیصد نفر را هم لباس پوشانده اند با اسم سر بازملی نظمیه و ژاندارم بظاهر تبعیت از اومی کنند. مردم با او مخالفند و منتظر اقدام دولت. خارج شهر دچار چپاول شاهسون است.

روز چهارم از ورود من، سیدالمحققین و بادامچی مرا ملاقات کردند. گفتگو بسیار شد، نتیجه آنکه تصمیمی داریم نگفتی. شب بمنزل سید رفتم. از هر دری سخن گفته شد، آخر مطلب این شد که من بطهران برگردم و حامل پیغامات قیام کنندگان بشوم.

دسته [ای] از مجاهدین ستارخان‌ی پیغام کردند که ما حاضریم. گفتم: من حاضر نیستم.

قنسول انگلیس گفت: از ما چه برمی‌آید؟ گفتم: نصیحت. از قنسول امریکا تقاضا کردم راهنمایی و دلالت کند. هر دو جواب یأس فرستادند. قنسول امریکا پیغام کرد که خیابانی با طهران یاغی است. قنسول انگلیس پیغام داد:

خیابانی می گوید اگر از طهران ده هزار نفر بیایند، از قافلان کوه نخواهند توانست بگذرند (باعتماد عمیدالسلطنه طالش). قنصل گفته بود: یک مجلس با فلانی ملاقات کنید. گفته بود: فلانی زبان آورست، مرا مغلوب می کند.

رئیس قزاق میشتیج در ملاقات اول تکلیف خواست. مترجمش عموزاده سید بود. گفتم: من برای جنگ نیامده‌ام. در ملاقات دوم مترجم ظفرالدوله پسر سردار مؤید بود، گفتم من از میدان دورم، شما بعالی قاپورفتید، مرا گرفتند بردند، آنگاه جنگ بجوباره می افتد. گفتم: دعوت می کنیم بیایید بقزاقخانه. یکی از شبها چای داشت، دعوت کرد. بحاج ساعدالسلطنه گفتم: میشود رفت؟ گفتم: محترمین میروند.

صبح یکشنبه سیدالمحققین باز مرا ملاقات کرد، گفتم: خیابانی میگوید اینجا نشسته اید که چه؟ گفتم: سرخود نیامده‌ام که سرخود بروم، باید با طهران مذاکره کنم. گفتم: تلگراف سانوراست. گفتم: دروغ نخواهم گفت، فردا دوشنبه است تعطیل است، برای سه‌شنبه حضوری میخواهم و اگر رفتنی شدم، امنیت من چیست؟ گفتم: سوار همراه شما می کنیم. گفتم: بسوار شما اعتماد ندارم. گفتم: قزاق همراه ببرید. سید رفت. این مصراع فردوسی بخاطرم آمد: «کنون کار پیش آمدت سخت باش».

ساعداالسلطنه کسالت داشت. عموزاده هدایت قلیخان و فرزند لطف الله خانرا برداشتم و بقزاقخانه رفتیم. جمعی بودند، مجلس برگزار شد. حضار چندان توجهی بمقام من نداشتند، من هم از حد اخوانیت تجاوز نکردم. حالی شب بنیمه رسیده رئیس قزاق تکلیف خواست، گفتم: بیهانه آنکه شاهسون در اطرافست و مال التجاره بسیار در باسمنج، عده [ای] را امشب نگاه داشته‌ام. گفتم: نمیخواهم خونریزی بشود. اطمینان داد که نخواهد شد. اجازه اقدام دادم.

سیدالمحققین پس از آمدن من بقزاقخانه، بخیبانی گفته بود: فلانی

رفت، برویم او را برگردانیم، نه پول داریم نه وسیلهٔ تحصیل، آخر چه خواهیم کرد؟ گفته بود: برود. بعقیدهٔ من یک چیز نداشتند، آن هم عقل بود.

ژاندارمها شب بنا بر مواعده بیاسمنج رفتند. قزاق مشغول عملیات شد. آفتاب زده بود که از مرکز تلفن گفتند: نظمیّه و حکومت در تصرف ماست. من بمالی قاپورفتم (۲۸ ذیحجه). هیچکس نبود. بمنزل ساعدالسلطنه تلفن کردم، اصحاب آمدند منجمله بهاء السلطان شیرازی. شرحی نوشتم بخیابانی که من حاضریم با شما کار کنم، میل دارید بعالی قاپوبیائید، میل ندارید درخانهٔ خودتان بمانید و درب خانه را باز بگذارید. چون رئیس قزاق گفت: من باید بدانم خیابانی کجاست؟ بهاء السلطان که مکتوب مرا برده بود، برگشت گفت: خیابانی در منزل نبود، منزل او را هم چاپیده‌اند. گفتم: باز سعی کن بلکه او را ببینی.

دکاکین بسته بود، باز کردند و مأمور در بازار گزارده شد که زحمتی بکسی وارد نیاید. یکدوخانه را چاپیده بودند. پنج نفر در این گیرودار تلف شدند: دو قزاق، سه موزر بند.

راپرت قضیه را تلگرافخانه بطهران داد. مشیرالدوله باور نمی کرده است و حق داشته، چه آواز دهل از دور اهمیتی دارد.

از کارهای بد خیابانی محاصرهٔ قنصل آلمان بود که در همان محاصره کشته شد.

بین افراد قزاق و خیابانی روی فتخاشی بشاه و دولت عداوتی است و از اهل شهرند. درخانه‌ها لباس قزاقی است، مردم لباس قزاقی پوشیده جلو می افتادند که چپاولی بکنند، من جمله بخانهٔ ناظم الدوله و سیدالمحققین رفته بودند. فرستادم آنها را رد کردند.

روز دیگر بچه [ای] بیست سه نفرهٔ قزاق اطلاع می دهد که خیابانی در

فلان خانه در زیرزمین است. قزاق نمی‌کند تکلیف بخواهد، وارد خانه می‌شود. مبادله تیر تفنگ می‌کنند؛ خیابانی کشته می‌شود، یکتیر پایش خورده بود، یک تیر بسرش که شاید خودش زده بوده است. کاغذی در بغلش بود نوشته بود: این بود آزادی خواهی مخبر السلطنه، چون من تصمیم گرفته بودم تسلیم نشوم، انتحار کردم. معنی آزادی خواهی را نمی‌دانستیم، فهمیدیم.

نعش خیابانی را بنظمه آورده بودند. آواز غوغا بعمارت حکومتی می‌رسید، پرسیدم: چیست؟ معلوم شد مردم دست می‌زنند و می‌خواستند نعش را در بازار بگردانند. مانع شدم، محترماً در سینه حمزه دفن کردند.

عده هم عقیده خیابانی در تبریز بیست نفریش نبود. یکطرف ترک، یکطرف بلشویک مملکتی را چراغ پا کردن و بعلت قرارداد مرده [ای] مزاحم زنده‌ها شدن و بیول انگلیس چنانکه گفتند، قنصل آلمان را کشتن، آزادی خواهی است.

داد بی راستی الف، دد بود

بناد بی قامت الف، بد بود

سید محمد کمره در طهران فاتحه می‌گیرد، مستشارالدوله و صمصام السلطنه‌ها بغاتحه می‌روند. نظمیّه جلوگیری می‌کند. اینست میزان فکر مردم ما.

طهران از طرف آذربایجان آمده شد، ماند رشت که بتبریز پشت گرمی داشت. خواستند نشان قدمس برای من بفرستند، از مشیرالدوله خواهش کردم فرستند؛ یک نفر هم در مملکت بی نشان باشد.

حامیان قیام در مجلسی حمله بمشیرالدوله آوردند، معزی الیه از قنصل فرانسه کیفیات را پرسیده بود، وی رفتار مرا تصدیق کرده بود، در مجلس دفاع

کرد؛ لکن مفروض^۱ اقناع نمیشود.

روزنامه ایران پس از مدتی که کافی بود اخبار تبریز بطهران رسیده باشد، مرا تنقید کرد. مدیران جراید همه جا مردم سیاسی دانی هستند، باید خیر و شر مواقع را تمیز بدهند. ده ماه چند هزار جمعیت دور تبریز را گرفته بودند و مردم دفاع کردند. چگونه ممکن بود من برخلاف رأی چنین مردمی در چهل دقیقه بر شهر مسلط بشوم؟ آری در کابینه اسبق قیام صورت حق بجانب داشت، لکن پس از تغییر وضع اختناق اهالی بود بقوت طرر. روزنامه پخته نباید برای دلخامی چند برخلاف مصلحت مملکت چیز بنویسد.

قیامیها در کلیر مرکز فتنه ساختند و بیادامچی و امیرخیزی و فیوضات اعتماد داشتند. گفتم چندی از شهر خارج شوند. باختیار خودشان بقراجه داغ رفتند؛ غائله کلیر هم آرام گرفت.

اشکالی نماند جز فتنه اسمعیل آقا که سه ضربه میزد؛ در مقابل باد کوبه بلشویک بود، بانظار حمایت انگلیس آرزوی کردستان مستقل در دیگ سینه میپخت، و بعنوان سنت و جماعت طرفدار ترک بود که توپهای قوی و صاحبمنصبان مدرسه آلمانی دیده و هفتصد نفر عکربا و داده بودند. یا بقول کاظم قره بکر فرماندان شرق مردم فراری بودند، از طرف قیامیها نیز تشویق می شد.

ولوله بلشویکی در تبریز

شهرت مرام بلشویکی و تصور اینکه دنیا بهشتی خواهد شد، ولوله در تبریز انداخت. گرجستان دم از استقلال میزند. باد کوبه در اسلوب بلشویکی آذربایجان مستقل ساخته است (ربیع الثانی ۱۳۳۸). در ایروان ارمنی با ترک در جنگ است. روس قارص را بترکیه باز کرده.

نخجوان تابع با کوست و راهش مقطوع. از طرف ایران راه خواستند، اجازه عبور دادم. رؤسا که در نخجوان بودند تقاضای آمدن بتبریز کردند، پذیرفتم و پذیرائی شایان کردم. گفته بودم سر سفره دوغ بگرارند، مشروب خواستند، آجیلشان را کوک کردند. تخته خواستند، مهیا نمودند. هفته [ای] که در تبریز بودند با کل و شرب و قمار بر گزار شد. مردم خواستند آنها را ملاقات کنند، تشویق کردم. آن بساط را که دیدند، رفتند و آوازه بلشویکی در تبریز محوشد که آواز دهل از دور بود.

فتح ترک در جنگ با گرجیها

ترکها برای روان چیره شدند، شهرت دادند که بتبریز خواهند آمد. میسیون امریکائی از تبریز رفت. باتک انگلیس دستگاه را جمع کرد. بعض تجار ترک تبریز گفتند. قنصل انگلیس مهیای حرکت شد. قنصل فرانسه گفت: هر وقت ترک بصوفیان آمد، من بیاسمج خواهم رفت. کار بیجانی کشید که قدغن کردم نظمیته نگزارد مردم هجرت کنند. اسمعیل خان (امیر فضلی) از من تکلیف خواست. گفتم: در چه باب؟ گفت: عقب نشستن. گفتم: از من تکلیف جلو رفتن باید خواست.

مشیرالدوله تلگراف کرد که چه مصلحت میدانید قورخانه را از تبریز عقب بکشیم، و بسیار مهم بود. گفتم: این روی قافلان کوه یا آن روی، در هر صورت پنجاه هزار تومان مخارج دارد. اما رأی بنده اینست که دست باین کار نزنیم، عس بیا مرا بگیر است، اگر نباشد آذر بایجان برود قورخانه هم روش.

بکاظم قریبکر کماندان حد شرق تلگراف کردم که در اخبار بسیار خواندیدم که اظهار رضایت از همقدمی برادران ایرانی در صفوف با عساکر شده بود، حال گاهی راپرت میرسد که در سرحد از طرف بعض افراد تجاوز میشود،

انتظار می‌رود که رفتار کلیه افراد در سرحد همان روی مسلک برادری باشد. تلگراف من انگره رفت و در مجلس خوانده شد و سکونت در سرحد حاصل گردید. جواب آمد که مُزاحمین سرحد فراریان اردو هستند و ما از تشکیل آنها از طرف قوای ایران خوشنود هستیم.

طهران

آشفته‌گی افکار در طهران بسیار است. قوای قزاق گاه پیشرفت می‌کنند، گاه عقب‌نشینی می‌کنند. تشویش افکار در طهران برجسارت جنگلیها افزوده تا رودبار و حوالی قزوین پیش آمدند؛ بر اضطراب افزود. شاید انگلیس هم از تغییر کابینه وثوق‌الدوله خشنود نیست.

وحشت از جنگل بجائی می‌رسد که بانک انگلیس نقشه حرکت از طهران باصفهان می‌کشد. عده [ای] بلشویک بمازندران آمدند، شهرت کرد که بطهران خواهند آمد. جنگلیها پیش آمدن خودشان را برای اصلاح مرکز گوشزد می‌کنند. دولت برای مزید اطمینان، در صدد انتخاب برمی‌آید و مشغول مطالعه می‌شود. هجوم مشکلات مشیرالدوله را خسته کرده کناره می‌جوید. سپه‌دار رشتی^۱ روی کار می‌آید. (۱۴ صفر ۱۳۳۹ / ۵ آبان ۱۲۹۹).

۱- در رفتن مشیرالدوله و آمدن سپه‌دار (۱۴ صفر ۱۳۳۹) چه نیم کاسه زیر کاسه بوده است. حدس زد سخن روی قبول پیشنهاد است من جمله پیشنهاد تقبل انظام و حفظ شمال و شرق ایران گفته هم شد که سپه‌دار مایه هم رفته است.

احمدشاه از اول مرتبی خوبی پیدا نکرد ناصرالملک او را از سلطنت مأیوس و بشیوه خود مأیوس کرده بود که تا می‌توانی چکر تأمین آتیه باش این مردم بار را بمنزل نمیرسانند او هم درمش را خوب روان کرده بود.

در پاریس با آقاخان از معاملات بویس سخن در میان آورده معزی الیه مشتی اسناد از جیبش بیرون می‌آورد که گفتگوی پول چه مصرف دارد.

۲۸ بهمن کابینه ترمیم میشود؛ پست وزارت خارجه که خالی بود، بمحتشم السلطنه داده میشود؛ سالار لشکر از فواید عامه بعدلته میرود؛ نصرالملک وزیر مشاور بفواید عامه می آید؛ وحیدالملک در پست خود میماند؛ وزارت علوم را بامین الملک وزیر مالیه بازمی گزارد؛ سردار معتمد وزیر پست و تلگراف میشود؛ وزارت مالیه حریفی ندارد.

کمیته بلشویکی

در کابینه سپهدار گفتند اعتبارنامه دعوات بلشویکی در شلوارشان دوخته است. شانزده نفر از اهل سراب و اردبیل و خوی تبریز آمده بودند، نظمیته کشف کرد، محترماً توقیف شدند. دو نفر را خواستم، گفتگو کردیم. گفتند: شما را می شناسیم و از زندگی مرحوم صنیع الدوله اطلاع داریم، اهل استفاده نبوده اید و برای مملکت و ملت کار کرده اید، سخن در وضعیت کلیه است. گفتم: معایب کار را من بهتر از شما می دانم، کار با سببست و مدت میخواهد. اگر میدانید با اسبابی که داریم، میشود اصلاحاتی که منظور است کرد، من جلو بیفتم، و الا مملکت را با آشوب انداختن که دیگری بیاید و مال و ناموس مردم را ببرد و اوضاع پریشان تر بشود طریق عقل نیست. متقاعد شدند و برادر شدیم، بعضی را خرج سفر دادم، رفتند، بعضی ماندند.

— اوضاع مملکت در چه احوالت.

و کلا همه منتخب اصحاب دوقرائی و وکیل دهای خصوصی رئیس الوزرائی میخواهند که انجام مقاصد شخصی را بدهد و گاهی هم حواله را بپردازد.

شاه تاریخ از گیر و دار سیاست وزیر در بار مفروض میرزا معتمد پاشا نخود لاله الا الله همه منتظر تعلیمات اجنبی

درست اوضاع زمان شاه سلطان حسین در پرده دیگر ظهور دارد.

نهضت میرزا علی اکبر در اردبیل

طرف اردبیل و مشکین تحریکات بلشویکی مستمر بود. از لنکران بمحمدقلی الاری توپ و تفنگ داده بودند که پیشقدم باشد.

راپرت تلگرافخانه (جدی):

بواسطه تجاوزات بلشویک طرف نمین امروز از تمام محلات آقازادگان و تجار تحت اسلحه رفتند. میرزا علی اکبر حجة الاسلام، نایب الصدر، شیخ الاسلام شمشیر و قرآن حمایل انداخته نصر من الله گویان وارد حوزه شدند. حجة الاسلام بمنبر رفت و در وظایف دینی سخن گفت، ضمناً گفت: صبر ما نظر باعلان بی طرفی دولت و حفظ مناسبات حسنه بود، اگر روابط حسنه توپ دادن بمحمدقلی الاریست و سوختن دهات سرحدی، امروز حکم جهاد میدهم. اگر تمام کشته شوید، یک نفر بلشویک نباید بخاک ایران راه دهید، خود من هم فرمانده و پیشجنگ خواهم بود. فولادلو ششصد نفر سوار و ششصد نفر پیاده حاضر بودند، ایشانلو یکصد سوار، از سایر طوایف عده [ای] در اطراف شهرند، کلبه جمعیت قریب ده هزار نفر است. جمعیت خواستند بطرف سرحد حرکت کنند، مانع شده و فرمودند: حاضر باشید، هر وقت از طرف آنها تجاوز شد، خبر می کنم.^۱

رحیم آقای قزوینی با اجازه مرحوم صنیع الدوله در تبریز کارخانه ریسمان ریزی دایر کرده بود، بعضی تجار در تبریز کارخانه کبریت سازی و دستگاه نجاری دایر کردند (۱۳۲۹). در اقدام باین امور تبریز پیشقدمست.

راه آهن جلفا بتبریز دایر است، اقا بزحمت یکدسته واگن حسابی و

۱- سیاست من این بود که لردبیل حاکم نداشته باشد که پیوسته عده و پول بخواد هر قدر با

استعداد دولتی مصارف می شد این نتیجه حاصل نمی گشت از طرف اردبیل آسایش حاصل شد.

بهترین لکوموتیفرها برای تعمیر بتغلیس برده بودند، ضبط کردند و پنجاه و چهار واگن بارکشی از طرف نظامیان ترک تصرف شد.

در آذربایجان یک معدن ذغال سنگ مکشوفست، آن هم در شهر تبریز، لکن بواسطه گوگرد زیاد قابل استعمال در شهر نیست و دیگ لکوموتیف را هم خراب می کند، لهذا باید چوب سوزاند و اسباب زحمتست. درگیر و دار فرستادن زاندارم بسا و چبلاغ، یکشب نخوابیدم و شخصاً مراقبت کردم تا هیزم برای لکوموتیف فراهم شد.

امتیاز دریاچه ارومی

کشتی رانی دریاچه ارومی و استفاده از جزایر آن بموجب فرمان، تیول امامقلی میرزا بود با بُدّاق تبعه روس؛ قرار شرکتی داده بودند. یکدو کشتی موتوری کوچک هم آورده بودند. پس از آنکه روسها کشتیهای خودشانرا و آنچه ابنیه در شرفخانه داشتند گزاردند و رفتند، دولت دریاچه را ضبط کرد. امامقلی میرزا شاکی شد. محتشم السلطنه وزیر خارجه از طهران امر داد که با اسناد امامقلی میرزا رسیدگی شود.

سابقاً در دولت رسم نبود امتیاز در اینموارد داده شود، در رسیدگی معلوم شد لفظ اختیار را تراشیده امتیاز کرده اند، سایر نوشتجات هم مخدوش بود. راپرت مسئله بطهران داده شد و مسئله ماند. من بطهران آمدم. بعدها بُدّاق تبعه روس از دولت خود مأیوس شد، پای استیونس تاجر انگلیسی را بمیان آورد که بقوت سفارت انگلیس اخذ خسارت کند و مسئله در هر موقع طرح میشود.

نسخ عهدنامه ترکمان چای

دولت شوروی بر وفق بیانیته ها و اظهارات خود در مخالفت با سیاست

احتکاری و استملاکی و تحکیم مرام آزادی و محابا با علیقلخان مشاورالممالک سفیر ایران در دربار مسکو وارد مذاکره شده طرح معاهده [ای] ریخته بطهران فرستادند.

سپهدار مجلسی کرده آن معاهده را مطرح کرد و حکومت شوروی را بشناخت، اما امضای معاهده نکرد.

عهدنامه پیشنهادی دولت شوروی ایران را از فشاربسی بارهای گران آسایش بخشید.

اجمال فصول عهدنامه:

۱- الغای معاهدات و مقاولات و قراردادهای جابرانه دولت تزاری (تزاری) روس.

۲- الغای معاهدات و قراردادهائی که دولت تزاری با ثالثی بضرر ایران بسته باشد.

۳- سرحدات مطابق کمیسیون ۱۸۸۱ تحکیم میشود جزایر آشوراده و جزایر دیگر در حدود استراباد بایران مسترد می گردد، همچنان فیروزه با اراضی مجاور آن که در ۲۸ مه ۹۰۳ بروسیه واگذار شده است، سرخس کهنه را دولت ایران بروسیه وامیگردد. استفاده طرفین از آبهای سرحدی متساوی باشد و از برای بعض اختلافات سرحدی کمیسیون مشترکی تشکیل خواهد شد.

۴- خودداری از مداخله در امور داخلی یکدیگر.

۵- منع اقدامات افرادی یا جماعتی بر علیه هریک در خاک دیگری. منع از توقف مسلحین که تهدید خاک احد متعاهدین یا متحدین آنها را بکنند در خاک خود.

۶- اگر دولت ثالثی بخواهد سیاست غاصبانه در خاک ایران مجری بدارد یا خاک ایران را مرکز حملات برضد روسیه قرار بدهد، اگر حکومت ایران

پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را بخاک ایران وارد کند و رفع خطر از خود بکند. دولت شوروی متعهد است که پس از رفع خطر قشون خود را بی درنگ از خاک ایران ببرد.

۷- اگر در جزو مستخدمین بحریه ایران از اتباع دولت ثالثی مقاصد خصمانه با دولت روس داشته باشد دولت روس حق خواهد داشت انفصال او را بخواهد.

۸- صرف نظر از قروضی که دولت سابق روس بایران داده است و وثایق و منافع آن.

۹- واگزاردن بانک روس بعلمت ایران از نقدینه و ابنیه و سایر ملزومات در بلادی که قنسولگری روس منزل خصوصی نداشته باشد و از بانک عمارتی یا عماراتی باشد قنسولگری روس با اجازه ایران از یکی از آن عمارات استفاده خواهد کرد.

۱۰- الف- واگزاردن راههای شسه بانضمام ابنیه و اثاثه خطوط راه آهن از جلفا بتبریز و از صوفیان بشرفخانه.

ب- انبار اموال و کشتیهای تجاری و کرجیها در دریاچه ارومی.

ج- بندر انزلی (پرت) با انبارها و کارخانه ها و چراغ برق.

۱۱- حق کشتی رانی در بحر خزر بالسویه.

۱۲- الغای کل امتیازات سوای آنچه در فصل ۹ و ۱۰ ذکر شده است با کل متعلقات بااستثنای سفارت خانه و قنسولگریها. دولت روس صرف نظر از خاک زرگنده و حق حکومت آن می کند.

۱۳- دولت ایران از آنچه باو واگزار شده چیزی را بدولت ثالثی باز نخواهد گزارد.

- ۱۴- در شیلات دولت ایران پس از انقضای مدت تقیلات خود حاضر خواهد بود که با اداره ارزاق جمهوری روس قراردادی در باب صید ماهی با شرایط خاصی بدهد و تا موقع قرار مذکور رساندن مواد شیلاتی را با اداره ارزاق تأمین نماید.
- ۱۵- دولت روس بتبلیغات مذهبی خاتمه می دهد، لهذا اراضی و ابنیه هیئت ارتدکسی را در ارومیه بلاعوض بدولت ایران (ملت) واگذار می نماید. دولت ایران اراضی و مؤسسات مزبور را بمدارس و مؤسسات معارفی اختصاص خواهد داد.
- ۱۶- ابطال کاپیتولاسیون و حق قضاوت چه برای اتباع ایران در خاک روسیه، چه برای اتباع روس در خاک ایران.
- ۱۷- معافیت اتباع هر دولت در لحاک دیگری از خدمت نظامی و عوارض نظامی.
- ۱۸- حق کامله الوداد برای اتباع طرفین در مسافرت غیر از مختصات دول متحده با روسیه.
- ۱۹- تجدید روابط تجارتنی پس از امضای این قرارداد.
- ۲۰- حق ترانزیت.
- ۲۱- روابط تلگرافی.
- ۲۲- حقوق مصونیت برای نمایندگان طرفین در پایتخت طرف دیگر.
- ۲۳- تأسیس قنصلگری در نقاط برضایت طرفین.
- ۲۴- تصدیق عهدنامه در ظرف سه ماه. مبادله در طهران هر چه زودتر بعمل خواهد آمد.
- ۲۵- عهدنامه بزبان فارسی و روسی بوده و هر دو نسخه معتبر خواهد بود.

۲۶- این عهدنامه پس از امضا دارای اعتبار خواهد بود.
 ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ گه اورگی چیچرین. ل- کاراخان - مشاور الممالک.
 چنانکه در مقدمه متن عهدنامه مذکور است، طرح آن در ژانویه ۱۹۱۸ ریخته شده بود، در کابینه سپهدار بظهران آمد. ماده ۱ و ۲ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ چیزی نبود که در قبول آن تعلل شود، لکن وجود سه هزار نفر قشون انگلیس در ایران با تمرکز در قزوین و اقداماتی که بطرف بادکوبه و حاجی طرخان کرده بودند، فصل ۵ و ۶ و ۷ مانع قبول و امضای عهدنامه بود و معلق ماند.

کودتای سیم اسفند

سپهدار رئیس الوزراست. جریان همان جریان جاهلیت قزاق با میرزا کوچک. در زدوخورده سیم طهران مقطوع، حدس زده میشد که حادثه تازه [ای] پیش آمده باشد.
 پنجشنبه ۶ حوت دستخطی از احمدشاه رسید که سه شنبه چهارم حوت صادر شده بود:

سواد دستخط احمدشاه

حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت کاری و بی قیدی زمام داران دوره های گذشته، بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم کرده و ما و تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابتی متأثر ساخته بود، مصمم شدیم که بتعیین شخص لایق خدمتگزاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم کند ببحران متوالی خاتمه دهیم. بنابراین باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزاسید ضیاءالذین سراغ داشتیم، اعتماد

خاطر خود را متوجه معزّی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست ووزرائی اختیار کردیم. اختیارات تامه برای انجام وظایف و خدمت بمعزّی الیه مرحمت فرمودیم.

شهر جمادی الاخری ۱۳۳۹ (۴ حوت ۱۲۹۹).

چند روز بعد بیان نامه [ای] از رئیس الوزرا رسید:

بیان نامه سید ضیاء (رئیس الوزرا)

پس از ذکر شمه [ای] از آشفتگی احوال و نفع پرستی رجال آنکه موقع فرارسید که این وضعیت خاتمه یابد. در این روز تاریک هولناک که اراده نیرومند اعلی حضرت شاهنشاهی زمام امورات را بدست من میدهد، در رهاندن ملت از این پرتگاه بحران، اعتماد من اول بخدا، دوم بشاهنشاه ایران، سیم بقشون شجاع وفادار و بالاخره بحس فداکاری هموطنانست. محروفت خواران و آسایش کارگران اول وظیفه من خواهد بود تا عدالتخانه حقیقی بنا شود و حکومت عادلانه برقرار گردد.

خالصه جات بین دهقان تقسیم و معامله ارباب با دهقان تعدیل یابد. مدارس تأسیس گردد. احساسات ملی روی پایه علم و بصیرت قرار گیرد. تجارت رونق یابد. بلدیّه با تشکیلات وسیع تأسیس شود. قشونی تدارک شود که داخله و خارجه از آن حساب ببرند.

در سیاست خارجی نیز یک تغییر اساسی لازم است. دوستی و ارتباط ما با جامعه ملل بطوری که دوستی ما وسیله استفاده اجانب نشود. مناسبات ما با هریک از دول خارجه نباید مانع حسن روابط با سایرین گردد، بنام همین دوستی، کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال یک مملکت است، الغا خواهم نمود (روسها الغا کرده بودند) و از برای این کار محاکم

صلاحیت دار وضع خواهد شد.

برطبق اصول فوق الذکر اعلام میدارم که بعض امتیازات که بخارجه داده شده است، مورد تجدیدنظر خواهد شد. در این تجدید تشکیلات باید ما در استفاده از مساعدت همه دول بوسیله مستشاران آزاد باشیم و آزاد هستیم و بهمین نظر من قرارداد ۱۹۱۹ را الفامی کنم تا سوء تفاهم بین ملت ایران و انگلستان معدوم شود، شالوده [ای] تازه برای حسن روابط با ممالک ایجاد شود.

تخلیه ایران از قشون اجانب مهم تر موضوعی است که اساس مناسبات ما را با دول همجوار مستحکم تر کند و انتظار داریم پس از تصدیق قراردادهائی که نماینده ما در مسقو منمقد نموده، باب روابط و دادیه با روسیه مفتوح و نگرانی قشون اجانب برطرف شود.

از هموطنان بنام شاهنشاه جوان بخت ما و بنام قشون جوان دلیر و فداکار من (طغیان قلم است) در نجات وطن استمداد می کنم.

اگر برادرم در نجات مملکت مخالفت ورزد، باورحم نخواهم کرد.

۸ حوت ۱۲۹۹.

سید ضیاء طباطبائی

سیدالمحققین و بادامچی و معتمدالتجار (رئیس انجمن ایالتی) در منزل

حاج ساعدالسلطنه هراسان بملاقات من آمدند. شرحی مفصل ایراد کردند که سید ضیاء همیشه از کارکنان انگلیس بوده و این وضعیت را انگلیس پیش آورده، باید مخالفت کرد.

گفتم: مدلول فقرات بیانیته میرزا سید ضیاءالدین عین مقاصد

وطن پرستانست.

دو امر مهم میگوید میکنم: الغای قرارداد ۱۹۱۹ و قبول معاهده شوروی.

باید منتظر بود نتیجه مواعید را دید. تنظیم امور عدلیه، الغای کاپیتولاسیون، تجهیز قشون، تأسیس بلدیّه، توسعه مدارس، گداهش محلّ ایراد واقع خواهد شد؟ گفتند: بعقیده ما باید باین کابینه مخالفت کرد.

گفتم: بعقیده من باید موافقت کرد، ولوسید ضیا با انگلیس روابط داشته است، اظهار دوستی با انگلیس سبب مخالفت نمیشود. با تغییر اسلوب در روسیه، قرارداد ۹۰۷ طبعاً لغو است، قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کرده است. با کابینه مشیرالدوله مخالفت کردید، با این کابینه هم که مخالفت باید کرد، پس کار این مملکت کی سرانجام بگیرد؟ هر دولتی باید با دول دیگر، خصوص دول همجوار دوستی و الفت داشته باشد، با قیام مستمر کار مملکت سامان نخواهد گرفت. مایوساً رفتند و مشغول تحریک اسمعیل آقا شدند.

از سید ضیا تلگرافی رسید که از همه جا تبریک گفته اند، از شما در این چند روز تلگرافی ندیدم. جواب دادم: دستخط زیارت شد، بیانیّه هم رسید، منتظر بودم ببینم قبول این مسئولیت را فرموده اید یا نه؟ حال تبریک عرض میکنم و امیدوارم مواعیدی که در بیانیّه مندرج است انشاء الله انجام بگیرد.

کور چه خواهد مگردو دیده روشن

در تلگراف دیگر گفتم: در بیانیّه ذکرى از افتتاح مجلس نشده است، خوش اثر نکرده، توجه خواهند فرمود.

سید ضیاء طهران را که قبضه کرد باتفاق نظامیان کابینه سپهدار توقیف شد.

جمعی از اعیان و اشراف راه محبس سپردند، غیر از مغرور میرزا وزیر دربار و صاحب اختیار رئیس دربار بقیه صاحبان القاب و پیش قدمان نهضت توقیف شدند. من جمله توقیفها قوام السلطنه بود که از خراسان او را آورده بودند. مثلی معروفست که گربه را در حجله باید کشت.

جزو اخباری که از طهران میرسید توجه فوق العاده رئیس دولت بلدیته بود، و عمارت بلدیته طهران یادگار اوست.

باز گفتند در تعظیم شعائر اسلام روزهای جمعه را تعطیل عمومی می کنند، و شاخه های سبز درب دکا کین نصب میکنند، و سر سفره مشروب نمی نهند و دوغ می دهند و اینها همه نظر بمقتضیات وقت پسندیده بود.

در مدت زمام داری، از عمارت ابیض گلستان خارج نشد و بشهادت تلگراف تا نیمه شب مشغول کار بود.

کابینه سید ضیا

سیدضیا: رئیس الوزرا و وزیر داخله، عدیرالملک: وزیر امور خارجه، مسعودخان: وزیر جنگ، مشیر معظم: وزیر پست و تلگراف، موقرالذوله: وزیر فواید عامه، نیرالملک: وزیر علوم، مؤدب الذوله: صحیه. عدلیه و مالیه توقیف شد که در آنها اساس جدید ایجاد شود.

مطالبی که بر رئیس دولت اظهار میشد، بزودی جواب میرسید و این امریست که قبل از سیدضیا دیده نشده بود.

امر کرد که در بروی شوروی بیندم. گفتم: اردوی ایروان یازده هزار نفر است. در سر خرید گندم باقبال السلطنه پیغام کردند: بفروش میخریم، نمیفروشی، می آئیم میبریم. با کدام قوه در بروی آنها بیندم؟ جواب داد موقوف بصوابدید خودتانست. من مهربانی کردم و نتیجه خوب گرفتم.

نظر باهتمایی که در تاسیس بلدیته داشت، صورتی فرستاد که از آن قرار برای بلدیته عوارض گرفته شود، با آنچه بصیغ دیگر گرفته میشد، تفاوتی نداشت و تغییر امباب زحمت بود. مقایسه را بطهران گفتم، پذیرفت.

یکطرف آذربایجان را ترک گرفته است، یکطرف را بلشویک. در

سیاست دستور خواستم. جواب آمد: نقشه نداریم، آنچه صلاح می دانید بکنید. در کابینه سپهدار هم همین جواب را شنیده بودم.

توسط اقبال السلطنه بکماندان شرق تلگراف کردم که نورات شما با اسمعیل آقا کمک می کنند. جوابم داد که ما از تنکیل اسمعیل آقا بدست حکومت ایران مسرت داریم. سید طه و اسمعیل آقا بدستور مخفی انگلیس بخیال کردستان مستقل کار می کنند و خادم آمال اکرادند، کاظم قره بگر.

بصورت جواب این بود درمحنی توپهای اسمعیل آقا و صاحب منصبان که نزد او بودند ترک بودند من جمله افسران تربیت شده آلمان.

از ارومی (رضائیه) تلگرافی داشتم که قائم مقام چهریق را اشغال کرده بین اسمعیل آقا و عمر آقا اصلاح نموده است.

سالار اسعد در ساوجبلاغ کاغذ سردار مگری را بحکومت اظهار کرد که نماینده انگلیس در سلیمانیه حاضر است، باید بدون فوت وقت عموم آقایان در محل حاضر شوید. سخن در استقلال کردستان بود، قنصل انگلیس تکذیب کرد. دولت بمن سه هزار تومان بودجه داده بود، چون بواسطه مخالفت سفارت انگلیس و موافقت امنای دولت با سفارت مقروض شده بودم، هفت ماه آن حقوق را گرفتم، مقروض را پرداختم. شب عید بسید ضیا تلگراف کردم که از اول سال نو احتیاج ندارم، ماهی هزار تومان تقدیم دولتست، دو یست تومان محل لطف شود باجزای کابینه ایالتی تقسیم کنم که در نهایت پریشانی اند. اظهار امتنان کرد.

بتاریخ ۵ جوزا دستخطی از طهران رسید:

حکام ایالات و ولایات نظر بمصالح مملکتی میرزاسید ضیاء الدین را از ریاست وزرا منفصل فرمودیم، مشغول تشکیل هیئت هستیم، باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات بعمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً بعرض رسانید.

جواب توسط صاحب اختیار عرض شد.

بعرض ... خواهد رسید، برحسب امر اقدس اعلیٰ وضعیات کنونی را بعرض میرساند.

در عرض سنوات عدیده اولیای امور بهر مصلحت بوده قوه و قدرت دولت را بدست خوانین محل و رؤسای طوایف دادند. آن خوانین و رؤسا هم برای نفع شخصی کار کردند و خودشان امروز مُخَلّ پشرفت اوامر دولتند. سرباز دولت تیول صاحبان مناصب و بی ترتیب، سوارهای بنچه سوار شخصی شده است. در میان یک مملکت یاغی متحیر مانده‌ام، آنچه مطیع دولت هست برای گرفتن حقوق است، برای مملکت کار نمی‌کنند.

اخیراً عدلیه و مالیه نظر بتأسیسات اساسی تعطیل، ازدحام دادخواه و عدم جریان مالیه و اقدام بوصول مالیات و اجاره خالصه پشرفت امور را عقیم کرده است.

در سه نقطه بحکم ضرورت اردو داریم: در تسوج و ساوجبلاغ جلو اسمعیل آقا، در حاجی آقا و هریس جلو شاهسون، سوی اردبیل و سراب و آستارا که همه روزه از طرف همسایه مزاحمت داده میشود.

در نتیجه تلگرافات عدیده مقرر شده بود دوهزار نفر عده مکمل، چهل روزه بشیریز برسند بلکه عده زنجان را بشیریز بفرستند، از عده [ای] که بعد خواهد آمد در زنجان بگزارند.

میرزا سیدضیا فرصت نیافت که معلوم شود بیانیته تا چه اندازه بموقع اجری گزارده خواهد شد. روسها نگران بودند که علاقه او بطرف انگلیس است. بیانیته سبب اعتماد حکومت شوروی نشده بود، چه نسخ قرارداد ۱۹۱۹ و امضای معاهده شوروی بصیغه انشا ذکر شده بود.

احمدشاه نظر خوشی بسید نداشت، مسعودخان هم طرح سوءقصدی

نسبت برضاخان (سردار سپه) ریخته بود متعجبانه انفصال سپه گردید. و ضمناً تدارک مسافرت ثانوی شاه بفرنگ دیده شد که بعملیات بورس پردازند.

نسبت بکارهای آذربایجان من نمیتوانم و نسبت بکلیه روز بروز کار حکومت رو بانتظام بود.

قوام السلطنه که والی خراسان بود و بحکم سیدضیا، قریح (سید مهدیخان) بدستاری محمد تقیخان کلنل ژاندارم او را گرفته تحت الحفظ بطهران فرستاده بود و در قزاقخانه توقیف میبود، پس از سیدضیا در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ رئیس الوزرا شد. بقول درویشان: هیچ چیز دلیل هیچ چیز نمیشود.

کابینه قوام السلطنه

قوام السلطنه: رئیس الوزرا و وزیر داخله، محشم السلطنه: وزیر امور خارجه، سردار سپه: وزیر جنگ، مصدق السلطنه: وزیر مالیه، عمید السلطنه: وزیر عدلیه، مشار السلطنه: وزیر پست و تلگراف، ادیب السلطنه: وزیر فواید عاقله، ممتاز الدوله: وزیر علوم، حکیم الدوله: صحبه.

کلنل محمد تقیخان از اوامر قوام السلطنه سر پیچی کرد، قوای محلی را براو گماشت، شکست خورده کشته شد، پس از دفن قبر او را شکافته سر او را بریده بطهران فرستادند.

علی قلی خان برادر محمد تقیخان در شیراز در نتیجه آشوب برضه قنصل انگلیس و قوام الملک پس از مراجعت من کشته شد؛ صاحب منصب غیوری بود.

در اواخر جوزا میرزا کوچک خان کشته شد، سر او را بریده بطهران فرستادند. غوغای رشت خاتمه یافت. عده [ای] از قوای آن فرنت نامزد آذربایجان شدند.

مجدداً از طهران دستور بستن در بروی بلشویک رسید. گفتم: قاپوچی

میخواهد و نداریم، بخل اهالی برای استقبال بلشویک باز است، من بتدابیر جلوگیری می کنم و بدادن برنج و کشمش راه تخطی بلشویک را بسته ام که:

سخن تلخ نخواهی دهند شیرین کن

بعض از خوانین مرند بیکی از اجزای هیئت بلشویک (سانتروسایوز) که برای خرید گندم آمده بودند، اظهار کرده بود که ما هزار و پانصد نفریم، دستورمان چیست؟ گفته بود از حکومت خودتان دستور بخواهید. در مراجعت از مرند مذاکرات او را بمن گفت و اظهار داشت که ما باشوب آذربایجان مایل نیستیم، برای اینکه محتاج آذوقه ایم و اگر انقلاب شد، تحصیل آذوقه مشکل میشود.

بعض آیات احکام قرآن را برای مسیولین خوانده بودند، گفته بود: بین مردم مسلمان میدان تلقینات ما نیست. ^۱ بالاندین نامی را بسمت فنسولگری حکومت شوروی بتبریز فرستاد، سرپرشوری داشت و عمده مقصودش خرید گندم بود. طهران از شناختن او برسمیت منع کرد. بکارگزار گفتم: او را برسمیت نشناسد. در مذاکرات با خودم بسمت شخص عادی طرف میشد. با وجود بیانیه سیدضیا امر بشناختن بالاندین برسمیت، کوسه ریش پهن بود.

۱۵ جوزا راهرت ساوچیلان می گوید: نماینده انگلیس بسید طه مینویسد لازم است عموماً اکراد ایران را متحد کنید، ما هم اکراد عثمانی را حاضر کرده ایم که متفقاً برای استقلال کردستان قیام نمایند.

جملیات اکراد زیاد است، لکن تا چیزی نباشد مردم چیزها نگویند. در این جنجال امیدی که بود ثبات وضعیت طهران بود، آن هم متزلزل مینماید. از فنسول انگلیس توضیح خواستم، جداً تکذیب کرد.

در تسوج جلو اسمعیل آقا اردو داریم، ظفرالدوله رئیس است. قصد من

۱- نظر دیگر آنکه ایران هنوز ملکات زراعت است و زارع لژی برای بلوی حاضر نیست آتش بلوی در ممالک کارگری مستند شعله است که کارخانه زیاد دارند.

حفظ شرفخانه است نه حمله، زیرا قوه ما حریف جنگ و گریز اکراد نبود، با اطلاعی که از توپخانه و ذخیره اسمعیل آقا داشتم. چهار عراده توپهای سنگین که در تبریز بود، بقزوین فرستاده بودیم. آنچه از تلگرافات ظاهر است، هیئت در طهران صورتی است، احکام با اداره قشونست، وزارت داخله مداخله ندارد.

ظفرالدوله خودسرانه با اسمعیل آقا طرف شد، نقشه عملیات خودش را سه ساعت از شب رفته بمن تلگراف کرد. اسمعیل خان رئیس قزاق را خواستم، شور کردم، گفتم: درمقابل اسمعیل آقا طرحی که ریخته است، غلط است و مسافت بین بازوها و مرکز بسیار است. مجال دستور العمل نشد و جمعیت ظفرالدوله از هم پاشید. جان خودش را سلامت بدر برده از راه دریا بشرفخانه آمد. توپخانه که طرف تپه را داشت، سلامت ماند. یعنی شیوه اکراد اینست که بیک نقطه هجوم می آورند و راپرتچی فراوان دارند و بطبق نقشه غلط ظفرالدوله میبایست حمله بمرکز بیاورد و قلب را بشکند. از طرف اقبال السلطنه وعده ها داده شده بود، همه دروغ حتی از طایفه جلالی هم ممانعت نکرد و جمعی بکمک اسمعیل آقا رفتند. معهود بود کسی از طهران بآنقره برود و من در این باب تأکید کرده بودم. خان شوکت پسر شوکت را که منشی سفارت عثمانی بود، معین کردند که در نظر ترکها شوکتی نداشت.

۲۵ جوزا بطهران تلگراف کردم: متاسفانه نه قوه داریم نه سیاست.

ربیع آقا نوه کبیر آقا را که مردی کافی بود، از مراغه بساوجبلاغ فرستادم تا...^۱ پیشرفت خوبی کرد، در...^۲ شکست خورد و تدلیس منگور بود که با اسمعیل آقا رفیق است.

از آقایان ساوجبلاغ، منگور و غیره تقاضا پشت تقاضا رسید که میصد

۱- جای یک کلمه خالی است (م).

۲- جای یک کلمه خالی است (م).

چهارصد ژاندارم بسا و چبلاغ بفرستید که عنوانی باشد، ما خودمان جواب اسمعیل آقا را میدهیم. می دانستم تذبذب می کنند، ولی اگر نمیفرستادم رسماً رفیق اسمعیل آقا و تسلیم می شدند. از راه دریا چهارصد نفر بریاست ملک زاده فرستادم.

۶ سرطان تلگرافی از طهران رسید که ژاندارم و سرباز و قزاق متحدالشکل شدند که رقابت برداشته شود؛ تازه رقابت پیدا شد.

تأسیس ژاندارمری ایجاد قوه بود در مقابل قزاق و آنها بر رقابت تعلیم یافته بودند. مفسدین مشغول تحریک شدند.

روسها دوهزار نفر برشت آوردند. به بالاندین گله کردم که پس از رفتن از رشت این برگشتن چه بود؟ گفت: ما در مقابل مواعید سیدضیا و مهربانی شما رفتیم، اکنون استتباط می کنیم که تشکیل مجلس برای امضای قرارداد انگلیس است و ردّ عهدنامه ما. بطهران گفتم (۲۴ سرطان).

حملة روس سبب شد که انگلیس از قزوین برود.

امیرحشمة که در سفردوم او را از تبریز خارج کرده بودم و پس از قضایای محرم ۱۳۳۰ باسلامبل رفته بود، با اتفاق لاهوتی بسا و چبلاغ آمدند. لاهوتی در ژاندارمری بواسطه سابقه او در قم محکوم است. امنیت دادم، بتبریز آمد، دو ماه در منزل من بود. اواسط سنبله کننل لندبرگ با هزار نفر بتبریز آمد. پس از سه روز بشرفخانه رفتند. لاهوتی را همراه بردند. سپرده بودم که شغل فرمانی باوندهند، ملزوماتچی باشد.

تنها اسمعیل آقا در سرحد مزاحم آذربایجان نیست، امیر ارشد حاجی علی لودر شهر، اسمعیل آقائیس و قیامیها محرک فتنه. امیر ارشد و برادرش سردار عشایر از فراریان آرامنه که پس از شکست از ترک از زنک روز ۱۵ سنبله

بقراجه داغ فرار کرده بودند، اسلحه و ملزومات کلی بدست آورده بودند، من جمله سه عراده توپ و هفت شصت تیر. من جد دارم که بدخیره بدهند. از طهران تاکید در مهربانی با ایشان میشود. امیرارشاد که طبعاً شیرین بود، بتحریر یک قیامیه در نقشه کودتائی بتقلید طهران میدان آرزو را وسعت می داد.

میرزا علی هیئت را بطهران فرستاده بود، قوام السلطنه را برانگیخت که حضوری خیر کرد و در حضوری اصرار که سردار عشایر^۱ را جلو اسمعیل آقا بفرستم. تمحاشی کردم، مفید نشد. ضمناً شمشیر درجه دوم هم باو مرحمت شد با وعده اینکه پس از فتح، شمشیر درجه اول باو مرحمت شود. لقب سردار ارشدی یافت. اگر فاتح برگشته بود، اسباب بسی زحمت میشد.

۲۰ سنبله تلگرافی از قوام السلطنه رسید. معلوم شد میرزا محسن آقای قراجه داغی با جمعی بعنوان حزب سوسیال تلگرافی بر علیه من کرده اند و مایه از امیرارشاد است و اعتماد بمیرزا علی هیئت که دل قوام السلطنه را از دست برده است. جواب دادم: میرزا محسن مستضعف است و امیرارشاد سوسیالیست دروغی. جواب را بمن وا گزاید. نسبت بامیرارشاد با آنکه دردمسری نیست که بمن نداده، در اینموقع کمال همراهی را خواهم کرد.

مجتمع تذبذب اقبال السلطنه می گوید: حسین پاشا و عشایر عثمانی با اسمعیل آقا قرار داده اند که هر وقت جنگ شد، بسر من بریزند که نتوانم کمک بزرگ بکنم. معلوم شد که شانه از کار خالی می کند. دشمن دشمن است، دوست دوست، اقبال السلطنه معلوم نیست ازین دو کدام است؟

۱۲ میزان خبر رسید که اسمعیل آقا بطرف ارومی رفته است. از ملک زاده سؤال کردم، جواب فرسید. باقبال السلطنه تلگراف کردم، گفتم: من اینجا هستم، اسمعیل آقا چگونه جرئت می کند از منزلش دور شود.

معلوم شد اسمعیل آقا از بیراهه یعنی از میان مامش که با او موافقت می‌بودند، غفلهٔ بساوچبلاغ رسیده و شبانه تاخته است. عدهٔ ژاندارم غالباً تیر باران شده‌اند و ملک‌زاده را بچهریق برده است. از تلفات ساوچبلاغ...^۱ برادرزاده معتمدالتجار فقدان گرانی بود.

خبر تدارک اردوی امیرارشد و آمدن قوی از طهران و حضور هزارنفر ژاندارم در شرفخانه، اسمعیل آقا را برآن داشت که پیش‌دستی کند. عثه [ای] از جمعیت ترک که در روندوز [۹] بودند، باو کمک کرده بودند. البته ملک‌زاده غفلت کرد، اگر نمی‌توانست مقاومت کند، با عدهٔ چهارصد نفری می‌توانست بجنگ و گریز عقب بنشیند و بمیان دوآب بیاید.

از رؤسای عشایر عثمانی عثمان‌بیک و حسین‌بیک و شکورآقا همراه اسمعیل آقا هستند و عثمان‌بیک صاحب‌منصب است.

در این گیرودار میرزاعلی هیئت دو یست تومان رسوم فرمان می‌خواهد. بر رئیس‌الوزرا تلگراف کردم از این دو یست تومان چشم بپوشند و فرمانرازودتر بفرستند.

۲۷ میزان امیرارشد با دوهزار سوار و سیصد پیاده حرکت کرد بشرط ریاست کل. بهر زبان بود ژاندارم را متقاعد کردم که تابع او باشند، والا بشرفخانه نرفته مشغول کودتا میشد. اقبال‌السلطنه را شرکت دادم لکن اسمی بود بی‌رسم. برای تشویق بشرفخانه رفتم. سردار ارشد مدعی بود که سه هزار سوار دارم. گفتم: برای سیاهی لشکر (گرفتن حقوق و ندادن) خوبست، اما این سوارها از طوایف مختلفند که بعضی با تورایگان نیستند، هزارنفر انتخواب کن که محل اعتماد باشند. حسین خان و تاو [۹] مهندس سویسرا در شرفخانه گزاردم که روابط تلفنی را دایر بدارد، ضمناً بمن اطلاعات صحیح بدهد.

۱- جای یک کلمه خالی است.

مهم دیگر کار اردبیل است، بصیرالسلطنه را فرستادم، بدست وکیل اردبیلی آن حدود را آرام کرد.

اشکال فتنه اسمعیل آقا دست خارجی و تحریک داخلی (قیامیها) است. ملک زاده را که در اداره نظام وارد شده، استنطاق می کنند. عدل الدوله نوه حاج کبیر آقا در ساوجبلاغ است و حقیقت از جان و دل کار می کند.

گرفتاری دیگر وجود خانمهای مؤسسات امریکائیت که باید آنها را سلامت بتبریز رساند.

قوایی که در تسوج جمع شده است چهار هزار و پانصد نفر است، سه هزار نفر اتباع امیرارشد، هزار و پانصد نفر ژاندارم، شش عراده توپ و ده میطریوز.

۲۹ عقرب سه ساعت از شب گذشته، راپرت تسوج رسید که دشمن سه ساعت بغروب مانده حمله سخت آورده شکست خورد. امیرارشد برای سرکشی سنگرها رفته است. بمیان دواب دستور دادم که اقدام کنند (جمعیت عدل الدوله). اقبال السلطنه میگوید: نقشه جنگ یک عیب دارد و آن اینست که همه بالمواجهه جنگ می کنند. در جواب او گفتم: قسمت شماست که باید از بازو حمله کنید. پسرش را طرف خوی فرستاده بود، لکن تماشا می کرد.

امیرارشد اختلاط سوار ما کوئی را صلاح نمیداند؛ لندبرگ هم از تعقیبات آنها شکایت می کند. مامش از اسمعیل آقا کمک خواست، میدظه را فرستاد که اگراد را تحریک کند. بعدل الدوله در جمع آوری اگراد تأکید کردم.

در این موقع وزارت جنگ راپرت مستقیم میخواند. امیرارشد این را (راپرت خواستن وزارت جنگ) سستی کار خودش میداند؛ من باید فلسفه بیاقم. از رئیس الوزرا خواهش کردم مفتاح قلبیم رمز را بوزارت جنگ بدهند که مطالب بی واسطه بدان وزارت خانه گفته شود. پیداست که وزارت جنگ نقشه اساسی

دازد و ضمناً معلومست که مداخله وزارت خانه دیگر را در امور نظامی طالب نیستند.

۲۵ قوس قوای ما کوپزدگان را اشغال کرد. ژاندارم به قره تپه رفت. سردار ارشد به شنکر بازی. اردوی میان دو آب هم بسا و چبلاغ رفت.

شب ۲۸ قوس من با حال کسالت دراز کشیده بودم، پنجره اطاق رو بمغرب بود، نگاه می کردم لوحه [ای] بنظم آمد که روی آن بقلم شش دانگ نوشته بود: سردار ارشد از کمر پنجره افتاد و در کف آستانه فرورفت. خیلی نگران شدم. سه ساعت از شب رفته خبر رسید که سردار ارشد زخم برداشت. از طرف ما کوخبر رسید که سوارهای جلالی طرف عثمانی که بکمک اسمعیل آقا رفته بودند، فراراً برگشته اند.

مطابق راپرتهای بعد محقق شد که اردوی دولتی فاتح بوده است بواسطه تیر خوردن سردار ارشد، سوارهای قراجه داغی فرار کرده اند، ژاندارم هم بطرف خوی عقب کشیده، قوای ما کو دور بوده است، بدین واسطه تعاقب نکرده اند.

کسان امیر ارشد فریاد کرده بودند که شاه اولدی. مردم تبریز از کشته شدن سردار ارشد نشاط کردند. معلوم بود که اگر برمی گشت اسباب رحمت میشد؛ آن جنگ یک تیر بدون نشانه بود.

سه روز بعد در صحرای طسوج قاطری را گرفتند که چهل و پنج تومان پول در بارش بود. معلوم بود که اگراد بطوری فرار کرده اند که پشت سر خود را نگاه نکرده اند.

از فرار راپرت لندبرگ که به خوی رفته بود، توپهای اسمعیل آقا قوی تر از توپهای ما بوده و صاحب منصب کار آزموده داشته اند که اینطرف مجبور بوده مستمر جای توپ را تغییر بدهند و در هر دفعه تیر سوم دشمن بمقام توپ برمیخورد. کسان امیر ارشد قسمی فرار می کنند که نقش او بزمین میماند.

کلبعلیخان نخجوانی که صاحب منصب خوبی بود و من او را در کار آورده بودم و در قسمت سردار ارشد گزارده بودم، نعلی او را جمع آوری می کند. احتمال هم داده شد که سردار ارشد را از معاندین خودش زده باشند چه بعد از فرار اکراد تیری باو میرسد.

صورت کار قسمی واقع شد که طرفین شکست خوردند؛ اکراد واقعاً و اینطرف توهمها. راپرتهای اولیة من بطهران دلالت بر شکست داشت و اینطور نبود. در این اثنا کابینه قوام السلطنه دوتوبت ترمیم شد، هشتم و شانزدهم مهرماه. سردار سپه پس از رفتن مسعودخان در ترمیم کابینه سیدضیا وزیر جنگ بالاستقلال است.

کابینه مشیرالدوله ۲ بهمن ۱۳۰۰ (۲۲ جمادی الاولی)

مشیرالدوله: رئیس الوزرا و وزیر داخله، حکیم الملک: وزیر امور خارجه، سردار سپه: وزیر جنگ، سردار معظم (تیمورتاش) وزیر عدلیه، اعتلاء السلطنه: وزیر پست و تلگراف، ادیب السلطنه: وزیر فواید عاقله، نیرالملک وزیر علوم. ژاندارمها از خوی بشرقخانه آمدند. لندبرگ احضار شد. ژاندارم از ضمیمه شدن بقزاق خشنود نیست.

پولادین صاحب منصب ژاندارم را اداره قزاق دوهزار تومان میدهد که بشرقخانه برده حقوق ژاندارم را بدهد، پانصدتومان آنرا در تبریز خرج می کند، هزار و پانصد تومان بمحل میبرد. ژاندارم سه برج طلبکار است. پانزده روز از برج آخر میپردازد. افراد ناراضی میشوند که چرا از اول نمیپردازد. پولادین صاحب منصبان را جمع کرده پرخاش می کند و میگوید: اگر بر عده فاحشه ریاست داشتم شرافتش بیشتر بود تا بر شما.

افراد دلخور، صاحب منصب رنجیده، لاهوتی مفسد، گرومی کنند،

پولادین و حکومت شرفخانه (ساعداالملک برادر ساعداالسلطنه الهامی) را توقیف کرده سیم تلفن و تلگرافرا پاره می کنند و روبریز می گزارند (۱۱ دلو). قوای تبریز همه بمیان دوآب رفته اند، عده قزاق جدید در شهر است. هالوقربان را که در رشت بود و بلای جان طهران شده با هفتصد نفر اتباع اُرتبریز پرت کرده اند و در شهرند.

حبیب الله خان شیبانی با قوای اعزامی طهران بمیان دوآب رسیده اند، بحبیب الله خان تلگراف کردم که زودتر خودتان را بتبریز برسانید. اسمعیل خان هم تلگراف کرد بقاعده تمرکز و تفکیک وزارت خانه معزی الیه تا منتظر دستور طهران شد. یک هفته طول کشید.

لاهورتی و ژاندارم در هیجده ساعت در صورتی که نیم ذرع برف در راه بود به تبریز رسیدند و از شرفخانه تا شهر چهارده فرسنگ است. اسمعیل خان الجاء هالوقربان را با دو توب جلو فرستاد، ملحق ژاندارم شد. شب اسمعیل خان مرا ملاقات کرد و در نگرانی دعوت بقزاقخانه نمود. گفتم: از دست دادن مرکز صلاح نیست و در مقر حکومت ماندم. اسمعیل خان در قزاقخانه و من در عالی قاپو محصور ماندیم، شهر در تصرف ژاندارم و لاهوتی آمد. قیامیها که از اسمعیل آقا مأیوس شده و او را دعوت کرده بودند دور او جمع شدند.

۱۲ دلو ژاندارم بشهر وارد شد. توریج میرزا نزد من آمد که طرفدار نهضت بشوم. نصیحت کردم، فایده نبخشید. قیامیها دور مرا گرفتند.

اجلال الملک که در ارومی بود، ۱۳ دلو بتبریز آمد. سیدالمحققین و بادامچی و غیره تلگرافخانه رفته عزل من و نصب اجلال الملکرا خواستند.
تلگراف مشیرالدوله:

پس از عنوان، وجود جنابعالی در طهران برای مجلس شورای ملی لازم

است. ^۱ اطلاعاً زحمت می‌دهم که عاجلاً بطرف طهران حرکت فرمائید. جناب آقای اجلال‌الملک بسمت کفالت ایالت تعیین شده‌اند تا اینکه والی جدید معین و روانه شود. مشیرالدوله ۱۳ دلو

۱۵ دلو جمعی در مسجد مجتهد جمع شده برضد من تہییج کردند. بعضی رفتند بچہ‌های خیابانی را بمسجد بیاورند بلکه وسیلهٔ حملهٔ بمن قرار بدهند. خانم خیابانی بچہ‌ها را پنهان کرد، اصرار کرده بودند، گفته بود: اگر چنانچه زیاد اصرار کنید، خودم بمسجد می‌آیم و می‌گویم سبب قتل خیابانی که شد، بفلانی چه ربط دارد؟

شب سیدالمحققین و تربیت و فیوضات منزل من آمدند، ماندند تا صرف شام شد. بعد از شام علی اصغرخان مرتیب‌زاده که رئیس نظمیه شده بود، آمد و گفت: من از طرف فلانی اطمینان حاصل کردم. گفتم: حافظ من آن لوحه است، و اشاره بلوحه که در اطاق من بود و در آن نوشته بود «فتوکل علی الله و فرّو الی الله» کردم، و اکنون هم که چندی ازین می‌گذرد، هنوز آن لوحه در مد نظر من است. حضرات بعد از این مذاکره رفتند.

۱۷ دلو لاهوتی فرستاد مرا بردند ژاندارمری. حاج ساعدالسلطنه و دکتر مهدی‌بخان صلحی منتظم الحکما و میرزا محمدخان منشی همراه منتد. ما را در بالاحانه مشرف بخیابان جای دادند.

میرزا محمدخان پیغام آورد که میگویند: اگر یک تیر از طرف قزاقخانه بماند بیست‌ازند شما و صد نفر که در ارکند تیر باران می‌کنیم. گفتم: بگوازم در اینجا چکار برمی‌آید؟ رفت و برگشت گفت: میتوانید تلگراف بطهران کنید. تلگرافی بطهران کردم.

مقام ریاست وزرا

این شرح را از اداره ژاندارمری تبریز عرض می‌کنم. امری واقع شده است، باید عقلاً اصلاح کنند و التیام بدهند که شهر تبریز میدان جنگ نشود. مستدعی است از طرف وزارت جنگ حکمی بقزاقخانه صادر شود که اقدامی نکنند که آتش خاموش شدنی نیست. بنده هم در معرض تلف هستم. انشاء الله با حسن توجهات اولیای دولت، قضیه حسن خاتمه پیدا خواهد کرد. از این اتفاقات در دنیا زیاد پیدا شده است، بآب عفو آتش فتنه را نشانده‌اند.

۱۷ دلو مخبر السلطنه

با طهران حضوری داشتند، مرا هم بتلگرافخانه بردند. در این اثنا صدای یک دو تیر بلند شد. متفرق شدند. من هم برگشتم.

شب پس از تفرق قیامیها، لاهوتی فرستاد مرا بمنزل خودش بردند و عذر خواست که اگر بی ادبی کردم، از بیم جسارت دشمنان بود، خواستم در مأمن باشید. باز گفتم: من جنایتی کرده‌ام و آخر کار من داراست. اگر کاری از پیش نبردم، شما بهر طرف که میخواهید بروید. یک جنایت کرده‌ام نمیخواستم تا من هستم جنایت دیگری بشود.

از من خواستند که شرحی بقزاقخانه بنویسم، نوشتم. وقتی در بران مردم شورش کردند، دسته [ای] از نظامی مأمور اسکات شد، فرمان ده امر بآتش داد، اطاعت نکردند. آن دسته را خواستند، دسته دیگر فرستادند. فی الحال معابر را سد کردند، آمد و شد قطع شد. تا شب مردم متفرق شدند، شورش را آتش التهاب فرونشست.

شب ۱۹ دلو اجلال الملک و لاهوتی و سرتیپ زاده آمدند نزد من و گفتند: میخواهیم اعلان جمهوری کنیم، شما ریاست را قبول کنید. شما را روی سر بعالی قاپو میبریم، پنجاه هزار نفر برای این کار حاضرند. گفتم: من بجمهوری در

ایران معتقد نیستم، کسی را پیدا کنید که معتقد باشد.

روز ۱۹ دلو بقدری که فشنگ داشتند از محلّ سیّد حمزه توپ بطرف قزاقخانه انداختند. عصر آن روز قوای میان دوآب بگردنه سهند رسید. چند تیر توپ از گردنه بشهر انداختند؛ اسمعیل خان منع کرد.

روز ۲۰ جنگ شد. اول وقت تورج میرزا تیر خورد، او را بمریضخانه آوردند. تا عصر جنگ ادامه داشت. یک دو گلوله بیالانخانه [ای] که من منزل داشتم، آمد، من باطاق عقب رفتم.

ژاندارم عاجز شد. لاهوتی با سیصد نفر ژاندارم عازم سرحد شد. یک نفر را مراقب حال من کرده بود، اتفاق از شاگردان مدرسه علمیه و نظام و تربیت شده خودم بود، پیغام آورد که من بهر کجا میخوام، بروم. باتفاق او بمنزل اجلال الملک رفتم. عده ژاندارم و توپ پشت منزل او میرفتند. معزی الیه و سران قیام که نزد او بودند، نمیدانستند. من وارد مجلس شدم، تعجب کردند. گفتم: تعجب ندارد، تعزیه تمام شد.

سیدالمحققین، بادامچی، حاج میرزا علی نقی، فیوضات، امیرخیزی حضور دارند، اما بقول سعدی:

هرگز وجود حاضر غائب شنیده [ای] من در میان جمع و دلم جای دیگر است

رنگ حضرات هر دم تیره تر میشود. گفتند: حال تکلیف ما چیست؟ گفتم: امشب بخانه خودتان تروید تا من اسمعیل خان و شیبانی را ملاقات کنم. سیدالمحققین مانند و از من جدا نشد. تورج میرزا هم گفته بود: مرا هر جا فلا نیست، ببرید. او را هم بمنزل اجلال الملک آوردند؛ از او احوال پرسی کردم.

آخر شب حبیب الله خان و اسمعیل خان آمدند، مذاکره کردیم. از ایشان تمنا کردم نسبت بتورج میرزا سیاست کاپتال نشود یعنی حکومت بقتل نشود.

صبح دیگر از بازار بمنزل اجلال الملک آمده شکایت از چپاول کردند.

یغماگران غالب از دسته هالوقربان بودند. اجلال الملک متحیر است که چه کند: گفتم: باید بعالی قاپورفت و فکری کرد. رفتیم، اسمعیل خان در رسید. گفتم: چپاولرا باید جلوگیری کرد که آبروی زحمات برده نشود. سوار شد، بازار رفت و خوب جلوگیری کرد؛ بیشتر آنچه برده بودند، گرفت منجمله اجناس مغازه سانطرسایوز را.

من بعمارت علاءالدوله رفتم که تدارک حرکت خودم را ببینم. اسمعیل خان عقیده داشت که بمانم. خواهش کردم از این مقوله عنوان نکند. اجلال الممالک نایب الایاله هیچ وظیفه خودش ندانست که مرا از خطر بیرون برد و طهران هم هیچ سفارش نکرد که نایب الایاله در آن گیرودار مرا روانه طهران کند.

چهار چشمه از پل راه آهنرا در بهار آب برده. با مصالحی که در شرفخانه داشتیم و نه هزار تومان مخارج طبریسکنسکی مهندس راه پل را عمارت کرد. روز چهارشنبه ۱۲ دلو معهود بود افتتاح شود که سانحه ژاندارم واقع شد. رئیس راه تمنا کرد هنگام حرکت بجلفا، پل را افتتاح کنم. قیامیها گفتند: فلانی از راه قفقاز برود، راه بلشویک را باذر بایجان باز می کند. اسمعیل خان این مطلب را عنوان کرد، خندیدم و گفتم: «کافر همه را بکیش خود پندارد».

روز ۲۵ دلو حرکت کردم. در گار راه آهن اعیان شهر، قنصل انگلیس و قنصل فرانسه حاضر بودند. در موقع حرکت رئیس راه گفت: قنصلها را من دعوت نکرده بودم، خوبست شما دعوت کنید. دعوت کردم، رفتیم. از طرف رئیس نطقی حاضر کرده بودند، بسیار دراز بود و هوا سرد، خواندند. من در جواب گفتم: من و طبریسکنسکی دو مهندس بودیم در رشته مختلف. مصالح کار او تابع مصلحت بودند و فرمانبردار میخ کوبیدند، در جای خود فرار گرفت. پایه نهادند، در جای خود بایستاد؛ پل بخوبی انجام گرفت. مصالح من نافرمان بودند بلکه

مخل و کارشکن، آنطور که منظور بود بمقصود نرسیدم. بندی که بسته بودند، گسیختم. هزار تومان انعام بکارگران دادم. واگن را که ستر راه بود، کنار بردند رد شدیم. در چادری که مهیا کرده بودند، صرف چای و شیرینی شد. یارانرا وداع گفته مرخص شدم.

هیجده ماه ونه روز، شب و روز در زحمت بودم. انگشت تحریک و فکرخام هر لحظه اشکالی پیش آورد. با عدم اسباب و وجود کلّ موجبات برای آشوب و اغتشاش، اینقدر شد که آذربایجان از خرابی کلی محفوظ ماند و آزادی ستان دیگر باره آذربایجان شد.

وقتی درست فکر می کنم جز اینکه بگویم توجه اولیای حق که همیشه بایشان توسل داشتم کارها را راست آورد، راهی ندارم؛ در غزلی گفته ام:

کاری که دست قدرت شاهان نمی کشد زندان بیک دو ناله شبگیر می کنند
یکشب در جلفا ماندم محمد علیخان شیبانی رئیس گمرک پذیرائی خوب کرد. زادراهی هم تدارک دید که همراه بردیم. یک نفر از اجزای سانطرسایوس همراه من آمد و کالسکه مخصوص خودشانرا از برای من حاضر کردند. کالسکه بارکشی بود، اما تقسیم کرده بودند و پارچه های اعلی بدیوار آن کوبیده بودند، همه اسباب زندگی در آن فراهم بود.

در نخجوان یکی از شانزده نفر که برای دعوت بتبریز آمده بودند، معاون نظمیه بود، اجازه خواست بواگن آمد و خودش را معرفی کرد. گفت: ممتازالدوله که برسمیت از اینجا می گزشت، دو روز معطل شد، من لاهوتی و اتباعش را در قهوه خانه کرده ام و ناظر بر آنها گماشته، اطراف واگن شما هم اشخاصی گزارده ام. اکنون میروم و تا دو ساعت دیگر شما را راه می اندازم. و چنین شد.

ایروان استقلال دارد. گفتند میخواهند از من پذیرائی کنند. راه تفلیس جلو ایروان منشعب میشود. کالسکه من کالسکه خاص بود. در سر دوراه ماندم،

طرن ایروان رفت و برگشت بطرف تفلیس، حرکت کردیم.

ممتازالدوله که از راه تبریز بتفلیس میرفت، سی چهل روز مهمان من بود. در تفلیس دوازده روز توقف کردم و مهمان او بودم. نماینده مسکو را که خواهش ملاقات کرده بود، دیدم. خواستم عینکی بخرم، بمطب دکتری باتفاق اورفتیم. نمره تشخیص داد و تعیین کرد. بفریدالسلطنه از اجزای قنولگری گفتم: پیرس اجرت دکتر چیست؟ پرسید. دکتر گفت: عجب، فلانی تصور کرده است ما از مهربانیهای او نسبت پازهنی و گرجی و مسلمان که فراراً بتبریز رفته بودند، بی خبریم و با آنها محبت برای تعیین نمره یک عینک اجرت می گیریم؟ من تشکر کردم.^۱

در آستارا مأمورین گمرک باطابق من در کشتی آمدند، خودشانرا معرفی کردند. گفتم: ببینید من چه دارم. گفتند: با آنها مهربانیها که شما نسبت بمردم آستارا کردید، ما فقط برای سلام و تشکر آمدیم.

رئیس حزب قوی باد کوبه مرا ملاقات کرد، گفت: ما از شما گله نداریم، خیابانی از حکم طهران سر پیچ بود، شما مأمور رسمی. اگر در این کشمکش کشته شد، امری بود طبیعی. اما از اینکه سر میرزا کوچک و محمد تقیخان را بردند و عکس انداختند، افسرده هستیم.

قنول ما در باد کوبه احمد ساعدالوزاره، مرد بسیار مؤدب مهربانی است. در ورود بانزلی (پهلوی) بحاج ساعدالسلطنه تلگراف کردم: جناب هم محبس محترم، بخواست خداوند سلامت و خوشی بخاک وطن رسیدم.

مهدی قلی

۱- در این مسافرت قریب شش هزار نفر مردم قفقازیه تبریز آمدند همه را جمع آوری کردم بخوشی برگشتند کدی ورود هفتصد نفر مسلمانان نخجوان در صحرای خوی و دیلمان بودند کلب علی خان نخجوانی را فرستادم آنها را بشهر آورد در الان برافروش جای دادم گندم و جو و گاه برای گرانشان معین کردم تا در بهار مراجعت کردند.

تصویب اعتبارنامه من

در طهران وارد مجلس شدم.^۱ در موقع تصویب اعتبارنامه غوغا شد. اعتراض سلیمان میرزا تعجب نداشت، چه او وقتی اهمیت بخود می دهد که یکجا آشوبی برضه دولت باشد و او سنگ آشوبیان را بسینه بزند. سید یعقوب هم حق داشت، چه برادر او را برسر ترتیب دستگاه چاپ پنهانی و چاپ کردن مقاله بر علیه وکلای فارس، تبعید کرده بودم. مضحک مخالفت ملک الشعرا و محمدولی میرزا بود. مخالفت ملک الشعرا را هم بقاعده سزای نیکی بدیست، میشود عذرخواست، چه در کمیته دموکرات سوء ادبی نسبت باحمدشاه کرده، محکوم تبعید شده بود، و من رفع کردم. اما محمدولی میرزا مثلی است که دونفر را محتسب میبرد، یکی بین آنها درآمد که ما سه تا را کجا میبرند.

پس از ایرادات مشروح و بی ربط سلیمان میرزا و جوابهای منطقی من، مدرس نطق کرده گفت: من یک نفر را مخصوص نزد خیابانی فرستادم که او را براه بیاورد. گفت: من حاضر نیستم با عراقی کار کنم. رأی گرفتند و همان چندنفر ورقه آبی انداختند.

مشیرالدوله رئیس الوزراست، شاه در فرنگ، سردار سپه صاحب قدرت و نفوذ. وزارت خانه [ای] که نقشه صحیح دارد و کار می کند وزارت جنگ.

در دوره قیام شیخ محمد، سیدالمحققین و حاج میرزا علی نقی معتمدالتجار و حسین فشنگچی و محمدولی میرزا از یک صندوق بیرون آمده بودند و با تصمیمی که داشتند، طهران آمدنی هم نبودند.

من چون میدانستم قیام دستگاه طرررسم است و اهالی طرفدار آن نیستند با یک کیف و عصا چنانکه معروف شد، بتبریز رفتم و آن بازی را برهم زدم. بر رئیس مجلس تلگراف کردم که من اعتبارنامه حسین فشنگچی را امضا نخواهم کرد.

جوابی که داده اند یاد می کنم:

خدمت... مخبر السلطنه موضوع وکلای تبریز لازم بدادن اعتبارنامه از طرف حضرت عالی نیست. در کمیسیون تحقیق انتخابات رسیدگی و در مجلس قرار مقتضی داده میشود. تا حال در باره پنج نفر از نمایندگان تبریز رای داده شده است با آقایان حاج سیدالمحققین و معتمدالتجار و میرزا ابوالقاسم هم اعلام شده است که هر چه زودتر عازم طهران شوند.

رئیس مجلس مؤتمن الملک ۲۵ جدی

این آقایان در این وقت مشغول تحریک اسمعیل آقا بودند، پس از شکست او و حضور قوای دولتی در آذربایجان، مشغول تحریک لاهوتی شدند و به او نوبت پنجاه هزار نفر هم خیال در تبریز داده بودند. در موقعی که لاهوتی بتبریز آمد تلگرافاتی که بطهران شد، بامضای همین آقایان بود.

بجای اینکه هر چه زودتر بطهران بیایند، هر چه زودتر فتنه انگیز شدند و پس از من که دیگر نه میدان برای تحریک اسمعیل آقا باقی بود نه لاهوتی که بشود غمال او را دزدید، بطهران تشریف آوردند.

اقلیت باز خواست بیبانه حضور آنها طرحی برای استیضاح من بریزد محمّدولی میرزا فرمانفرمایان میدان دار بود وارد مذاکره با من شد که چه باید کرد؟ گفتم: باید وارد گفتگو شد تا آنچه را که آن نوبت نگفتم این نوبت بگویم. منصرف شدند.

من این قصه را از آن روی نوشتم که رویت افکار مجلس و دولت بدست بیاید و مؤتمن الملک یکی از بهترین رجال ماست.

یکی نگفت پیشوایان قیام و وکلای مجلس شورای ملی را چه افتاده بود که داخل در فتنه لاهوتی شوند و بطهران تلگراف کنند. اگر در آن موقع من احضار نشده بودم، باز نمی گزاردم آن افتضاح بار بیاید. لاهوتی با اعتماد آن اشخاص بقول

خودش آن جنایت را کرد.

سیدالمحققین رئیس قیامیها چند دوره وکیل مجلس بود. اجلال الملک نیز یک دوره وکالت کرد.

سوی تصویب امور جاری، از بودجه و غیره، قوانین پیشنهادی دولت، امری که در این دوره در مجلس طرح شد امتیاز نقط شمال بود برای شرکت امریکائی، پیشنهاد تصویب و مورد عمل نیافت. مسئله دیگر قرارداد نفت نفتخانه بود که جزو امتیاز کمپانی نفت جنوب است. نصرة الدوله و شرکای او علی رغم مستوفی الممالک انگشت ایراد بر آن نهادند و بتصویب نرسید، در صورتی که شرایط همان شرایط امتیاز دارثی بود و انصافا آن امتیاز براساس محکم و مفید انشا شده بود، اگر که دولتیهای وقت استفاده از کل حق خود نکرده اند گناه امتیاز نیست.

تغییر کابینه

مدرس قائد اکثریت مجلس است و معتقد بتغییر کابینه و نظر بقوام السلطنه که جزو وکلاست، زمینه را در مجلس فراهم کرد. قوام السلطنه را نامزد کردند. شاه فرنگ بود، با و اطلاع دادند. مشیرالدوله رفت، قوام السلطنه آمد (۲۷ خرداد ۱۳۰۱ / ۲۰ شوال ۱۳۴۱).

تمام قوت و نفوذ با وزارت جنگ است. شاه از فرنگ مراجعت کرد. قوام السلطنه با یکدو نفر از صاحبمنصبان خیال خامی پخته بودند، منجز بتوقیف قوام السلطنه شد. مستوفی توسط کرد، قراشد برود نزد برادرش بفرنگ. مستوفی الممالک تشکیل کابینه داد (اسفند ۱۳۰۱). تشکیل کابینه یک هفته تعویق افتاد. مجلس تعطیل است.

در بهارستان کمیسیونی بعنوان کمیسیون مدینه دایر و مشغول تنقید اعمال

وهابیها که بقاع ائمه را در مدینه خراب کردند، هستند، چه شرعاً عمارت بالای قبر ممنوع است.

بین مستوفی و من معهود بود که تا مجلس باز نشود، قبول کار نکند. حال من در نهایت پریشانیست، بطوری که در این خیال افتاده‌ام که ناشناس بطرفی حرکت کنم بمناسبتی شکایت بحضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام کردم. شب خواب دیدم در فضائی محصور هستم، در زدند، بگشودم. دو نفر پشت در بودند: یکی مولوی سبز داشت، یکی مولوی سفید. بمن گفت: حضرت حسین علیه السلام هستند، می‌فرمایند: پاک مدار، درست میشود. روز دیگر مغرب مستوفی بمنزل من آمده، فرمودند: امروز مدرّس مرا در کمیسیون مدینه مجبور بقبول ریاست وزرانی کرد، تو چه می‌گویی؟ گفتم: اختیاری فرموده‌اید، انشاء الله خیر است. فرمودند: ترا برای وزارت خارجه میخواهم. گفتم: اختیارها حضرت عالی است. لکن بآن وزارت خانه مایل نبودم که از مصاحبت و گفتگوی با خارجه بکلی بیزارم و بوحیثیت و یلهلم اول بنوه خودش و یلهلم دوم متذکر که گفته بود: ما دوچار کاری ناهنجار هستیم، اساس سیاست گفتن دروغ است و پامال کردن حق تا آنجا که بجنگ منجر بشود. چون این مشغله بگردن ما بار شده است راه و چاه این است و باو تعلیمات میدهند، و دم در می‌کشد. چهار ساعت با نوه خود سخن میرانده است، اطّبا او را منع می‌کنند، می‌گوید: فرصت باقی نیست.

مدرّس با ورود من در وزارت خارجه مخالفت کرد و مخالفت او با من صرف نظر از اختلاف مسلک بر سر حکم ناحقی بود که بر علیه اولاد صنیع الدوله داد و من باو پیغام کردم: این کار را مکن چه من حکم را برمی گردانم.

مدرّس در مجلس و عدلیه نفوذ کلی دارد. بالاخره در فوائد عامه توافق حاصل شد. نظر بموقع انتخابات، وزارت داخله با خود مستوفی است.

ذکاء الملک: وزیر امور خارجه، سردار سپه: وزیر جنگ، نصر الملک:

وزیر مالیه، ممتازالملک؛ وزیر عدلیه، میرزا احمدخان اتابکی؛ پست و تلگراف، محتشم السلطنه؛ وزیر علوم، من بنده وزیر فواید عامه.

سیاست روی ده هزار تومانست که مجلس از بودجه در بار زده بود. قوای امنیه در این وقت ضمیمه وزارت جنگ شد. شاه ده هزار تومانش را میخواهد و بهیچ کار دیگر توجه ندارد. بسعی مستوفی مجلس ده هزار تومان را در ثانی تصویب کرد. ماند یک هزار خروار جنس از برای کابینه پیشنهاد ثانوی مقدور نبود. شاه با تمام قوی برضد کابینه اسباب چینی کرد. در مجلس دسته مخالف تشکیل شد. زمزمه استیضاح مستوفی بر سر زبانهاست. ماهی گیرها بکار افتادند. از صبح تا شب بعض و کلا چند نوبت رأی عوض می کردند.

آشفتهگی افکار و سلوک شاه را اگر بیانی باید شعر عیبذراکانست که در هیئت بر زبان من جاری شد:

اگر داری تو عقل و دانش و هوش بسا بشنو حدیث گربه و موش
عربی

آری تَحْتِ الرِّمَادِ وَمِیضَ نَارٍ وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ لَهَا ضِرَامٌ
مستوفی بمجلس رفته گفت: میدانم موقع بره کشی است و آقایان منتظر آجیل، معده من ضعیف است و امر را بازمی گزارم.

مردم بکناره گیری مستوفی راضی نبودند. ازدحام فوق العاده در داخل و خارج مجلس شد. سردار سپه بهارستان آمد کار بزد و خورد کشید. مردم مستعد بودند که نگرارند مستوفی از مجلس بیرون برود از در دیگر رفت. بین سردار سپه و مؤتمن الملک سخن بدرستی کشید. وی انتظام را وظیفه خود می دانست. رئیس

۱- در اینموقع شاه با سفیر انگلیس شور کرده بود سفیر می گوید وظیفه من نیست وارد در این شور بشوم من غیر رسم می گویم که تغییر مستوفی صلاح نیست بلکه هر کس لزرجال که وزیر دارند در کابینه وارد کنید که کابینه سنگین شود.

مجلس گفت در مجلس شورای ملی هیچ قوه خارجی حق مداخله ندارد. سردار سپه آزرده خاطر شده بسومهن رفت. شبانه مستوفی و مشیرالدوله و جمعی رفتند، او را مراجعت دادند. احمدآقا سپهبد از بروجرد بحمايت سردار سپه تلگرافات تهديدآمیز کرد. بهر صورت مستوفی از کار کناره گرفت. از [احمد] بختیاری رباعی معروف شد.

کابینه مشیرالدوله

با سابقه [ای] که نوبت پیش اتفاق افتاده بود، گمان نمیرفت مشیرالدوله تشکیل کابینه را قبول کند و کرد. فایده [ای] که از تغییر کابینه در نظر گرفته شده بود، حاصل شد. جنس شاه که قطع شده بود، بتصویب رسید. میلینو که برای مستشاری مالیه دعوت شده بود، در کابینه مستوفی وارد کار شده و بتنظیمات پرداخته بود. دو اداره در مملکت کار از روی جدیت می کنند: سردار سپه در نظام و مستشار تازه در مالیه.

شاه از مشیرالدوله مستغنی شد.

سردار سپه که طبعاً صاحب عزم و رای قوی بود و مردم بدو امیدوار بودند و از کابینه های باصطلاح بازار پوشالی مایوس عنبر مشیرالدوله را خواسته خود کابینه تشکیل داد (۶ آبان ۱۳۰۲).

سردار سپه: رئیس الوزرا و وزیر داخله و وزیر جنگ، ذکاء الملک: وزیر امور خارجه، مدیر الملک وزیر مالیه، معاضد التلطنه: وزیر عدلیه، خدایارخان:

بسی سلیمان میرزا در منزل رئیس الوزرا مجلس شد و از برای توسعه معارف مبلغی بعهده هرکس

نوشتند و بتوجه رئیس الوزرا از شهر و ولایت ده هزار تومان جمع شد.

وزیر پست و تلگراف، عزائممالک: وزیر فواید عامه، سلیمان میرزا: وزیر معارف.

انحر برنخ حیات آزادی ما دست میتم مخالفان سیلی زد
تا بهره برد زموقع بره کشی این لطمه بما وکیل اجیلی زد
این قطعه را از دهقان میدانستم معلوم شد از احمد بختیاری است.

فهرست اعلام

آبادیه	۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴
آب منکا	۱۰۹
آقز	۱۴۳
آثور	۱۴۹، آثوریها: ۳۳۰
آج آقاییان (نهر)	۹۱
آجودانباشی، عزیزخان	۱۲۰
آدینه بازار	۶۱، ۵۹
آذربایجان	۴۴، ۴۸، ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۸۳، ۱۰۷، ۱۰۷-۱۱۰، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۸-۱۸۱، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳-۲۵۹، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۳-۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، آذربایجان: ۳۲۱
آرپه جای	۶۰
آرش	۸۵
آرنلد	۱۵۴
اریانی	۱۶۵
آزادی ستان	۳۴۲، ۳۸۴
آستارا	۲۹۰، ۳۶۹، ۳۸۵
آسیا	۹۰، ۳۱۰
آشتیان	۱۱۳
آشتیانی، میرزااحسن	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۲، ۲۲۸
آشتیانی، میرزا کاظم	۱۱۳
آشتیانی، میرزا مصطفی	۲۲۸
آشوراده (جزیره)	۶۵، ۳۶۰
آصف	۳۱۵
آصف الدوله	۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸-
	۲۱۰
آصف الدوله، الله یارخان	۵۰، ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶
آغری (کوه)	۶۰
آفتاب (روزنامه)	۲۸۸
آفریقا	افریقا
آقابالاخان	۱۳۸
آقاخان	۳۵۶
آقاخان کرمانی، میرزا	۱۳۵، ۱۴۲
آقاسی ایروانی، حاج میرزا	۶۳، ۶۶، ۶۷، ۱۴۰
آقامحمدخان	۳۶-۴۲، ۸۲
آق قوئلو	۳۶

- آقا قوالو، حسن بیک ۳۶
 آقا مسجد ۸۹
 آلاگر (کوه) ۶۰
 آلمان/ آلمانها/ آلمانی ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۹، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹-۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۱-۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۸
 آلیانس (مدرسه) ۱۶۵
 آلیوکرکش ۱۴۴
 آنقره/ آنقره ۳۷۲، ۳۵۶
 ابخازستان/ ابخاز ۶۰، ۴۶
 آبردین، لرد ۱۴۸
 آبرنسکوف ۶۱
 آبرهیم ۱۴۷
 آبرهیم، دکتر ۲۴۰
 آبرهیم بیک ۱۳۵
 آبرهیم، میرزا ۳۲۷، ۳۱۲، ۱۹۷
 آبرهیم، میرزا ۲۲۲، ۲۰۴
 آبرهیم خان ۳۳۳
 آبرهیم خان، حاج ۸۰، ۵۷، ۴۳، ۴۲
 آبرهیم میرزا، سلطان ۵۵
 آیمدی ۱۴۵
 ابن بابویه ۳۱۰، ۳۰۹، ۱۳۴
 ابوالحسن خان، میرزا ۵۹، ۴۵
 ابوالقاسم، سید ۲۲۸
 ابوخیر کبیر ۱۴۴
 ابوالقاسم خان ۱۹۴
 ایضی (عمارت) ۲۰۹
 اتابک، میرزا علی اصغر خان
 صدراعظم ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶-۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۴۳
 اتابکان فارس ۱۴۴
 اتابکی، میرزا احمدخان ۳۹۰
 اتازویی ۴۹
 اترک ۸۹-۹۱
 اتویی ۱۴۵
 اجلال الملک ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۹-۲۸۳، ۲۸۸
 احترام السلطنه ۱۵۱
 احتشام الدوله، خانلرخان ۸۰، ۱۷۰
 احتشام السلطنه ۱۷۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۵
 احسان علی پاشا ۳۳۱
 احسن الدوله ۱۸۰
 احمد ۱۴۵
 احمد آقاسپید ۳۹۱
 احمد بن سعید ۱۴۵
 احمدخان/ شاه افغان/ سلطان ۳۷، ۵۹، ۸۲، ۸۷
 احمدشاه/ میرزا ۱۷۷، ۲۳۸-۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۹۸، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۹
 احمدعلی میرزا ۵۴
 احمدی ۳۰۸
 اختر (روزنامه) ۱۸۸
 اختناق ایران (کتاب) ۲۹۰
 ادب (مدرسه) ۱۶۴، ۱۶۵
 ادما ۱۹۶
 ادوارد هفتم ۲۵۱
 ادیب الدوله
 محمدحسینخان اصفهانی ۱۲۱
 ادیب السلطنه سمیعی ۳۳۱، ۳۷۰، ۳۷۸
 ادیب الملک ۱۰۶
 آرژانتین (روزنامه) ۳۳۸
 اردبیل ۵۰، ۶۳، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۷۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۶
 اردبیلی، سیدجلیل ۲۹۷
 اردشیر میرزا ۷۰
 اردلان ۴۰

- اردوبادی ۲۵۶
 ارزنة الروم / ارض روم ۹۳، ۶۵
 ارس (رود) ۹۲، ۶۰، ۵۹، ۵۰، ۴۶، ۴۰
 ارسطو ۱۳۶
 ارشدالدوله ۳۰۰، ۲۷۶، ۲۷۵، ۱۹۶
 ارکی، شیخ مهدی ۲۰۷
 ارفع الدوله، میرزا رضاخان دانش ۹۰
 ۲۴۶، ۳۶۸
 ارمستان ۱۰۵
 ارمنی ۱۲۶، ۳۵۴، ۳۸۵، ازامنه: ۱۲۲،
 ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۷۶، ۲۳۰، ۳۷۳
 ارنجورک ۸۹، ۹۰
 اروپا / اروپ / اُرُپ ۵۸، ۴۷، ۴۶، ۴۳،
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸،
 ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳،
 ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۵،
 ۳۴۰، اروپائسی: ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۲۴،
 ۳۲۵، ۳۲۲
 اُرومیة / اُرومی ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۸۸، ۱۰۷،
 ۲۵۰، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۹
 اُرومی (غریبچه) ۳۰۴، ۳۵۹، ۳۶۱
 اُریستف، جنرال ۵۰
 اسپرینگ ریس، سر ۱۸۰
 استائزلیکی ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۱۷
 استاکس ۲۸۰، ۲۷۲، ۲۳۷، ۲۲۲
 اُستاند ۱۵۷
 استاندارد (روزنامه) ۱۳۸
 استراباد ۳۷-۳۹، ۴۹، ۵۲، ۹۰، ۱۶۴،
 ۱۹۸، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۶۰
 استراسلکی / امطراسلکی ۳۴۸، ۳۴۲
 استونیس ۳۵۹، ۲۵۵
 اسداباد ۱۴۱
 اسدابادی / افغانی، سیدجمال ۱۳۷
 ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۴۱
 اسداله میرزا سید شهاب الدوله
 اسدپاشا ۶۶
- اسفراین ۶۹
 اسکندر (مقدونی) ۱۴۴
 اسکندرانی / دوم ۱۰۸، ۷۸
 اسکندرسوم ۱۰۸
 اسکندریه ۱۴۲
 اسلام (مدرسه) ۱۶۴
 اسلامبول / اسلامیل ۷۸، ۹۳، ۹۵، ۹۶،
 ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۴،
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۲۴،
 ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۸، ۳۳۱،
 ۳۷۳
 اسلحه دارباشی ۱۹۶
 اسلم (کوه) ۹۱
 اسارت ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲،
 اسمعیل آقاسمینکو ۲۶۱، ۳۵۴، ۳۶۶،
 ۳۳۰، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۷۷
 ۳۸۷
 اسمعیل آقا (قلعه) ۱۰۸
 اسمعیل، آقا (بدرضاقلی خان) ۴۱
 اسمعیل خان ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳
 اسمعیلخان سرهنگ ۷۸
 اسمعیلخان قراشیاشی ۶۹
 اسمعیل میرزا ۵۴
 اشاقه باش ۳۶
 اشترینان ۲۷۷
 اشتریش ۱۹۲
 اشرف ۳۷
 اشرف پاشا ۱۰۰
 اشکانیان ۳۶
 اشویه ۱۰۸، ۱۹۰
 اصفهان ۱۲۸، ۵۲، ۶۳، ۷۰، ۷۳، ۱۲۵،
 ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۶۰،
 ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸-۲۳۱، ۲۳۹،
 ۲۵۴، ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۰،
 ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۴
 اصفهانی، میرزا آقای ۱۷۰

- اصفهانى، آخاسيدجمال ۱۷۱، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۲
اصفهانى، محمدحسينخان ۴۷
اصلان دوز ۴۹
إطر ۳۳۹
اطريش ۱۰۲، ۱۰۵-۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۴۸، ۲۷۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۳
اعتضادالسلطنه، على قلى ميرزا ۵۶، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۳، ۱۷۷، ۲۹۷
اعتلاء السلطنه ۳۴۸
اعتلاء الملك ۲۴۳
اعتمادالسلطنه، محمدحسينخان
ميرزا حسن خان ۳۶، ۴۶، ۷۳، ۹۰، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۳
اعتمادالسلطنه، مصطفى قلى خان ۱۰۸
اعرابى پاشا ۱۴۲
اعزازالسلطنه ۱۶۳
افغانستان ۴۳، ۴۶، ۵۲، ۵۷، ۶۵، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۴۱، ۱۹۷، ۲۳۲، ۲۳۸، افغانستان: ۳۷، ۵۷، ۵۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۸۱، ۸۶-۸۸
۸۸
افضل خان ۸۶
افريقا ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۶
افتتاحيه (مدرسه) ۱۶۴
افلاطون ۱۳۶، ۱۴۳
اقبال الدوله ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۸
اقبال السلطنه ۲۴۱، ۲۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶
افچه قوانلو ۳۶
افرنى داغ ۶۵، ۹۳
اکاد ۱۴۹
اکبر بلند ۲۹۵
- اکبر ميرزا ۳۱۷
اکراد ۱۰۸، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶
۳۷۸ و تيز ← کرد
اکفورده ۳۱۳
اکتار / اوکتار ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۴۲
الان پراغوش ۳۸۵
الانچه ۹۱
البرز ۱۲۹
البر، دکتر ۱۲۶
الغ بيبک، زبيح ۳۵
الکسيف ۱۵۹
الماصى (خيابان) ۱۱۷
الوار ۲۷۹
الله وردى ميرزا ۵۴
الله يارخان — آصف الدوله
الهي ۱۵۴
اليزابت، ملکه ۹۳
اليزابت يل / پول ۴۹، ۵۹، ۶۰
اليسى، هنرى ۴۵، ۵۷، ۵۹
امام جمعه ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۴۴
امام زاده جعفر (ورامين) ۲۷۵
امام زاده، سيد محمد ۲۴۳
امام زاده هاشم ۱۰۰
امام زاده يحيى (محلّه) ۱۷۱
امام قلى / امام قلى ميرزا ۲۳۴، ۳۰۲، ۳۵۹
امام وردى ميرزا ۵۴، ۶۳
امان الله خان ۲۱۸
امان الله ميرزا ۵۶، ۲۵۹، ۳۶۸، ۳۸۹
امانويل ثانى ۹۹
امريکا ۳۵، ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۹۱-۲۹۲، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۵۰
آمريکائى: ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۷۶، ۳۸۸
آمريکائى ها: ۲۸۴، ۲۹۱
آسک ۸۹

- امین آباد ۳۱۰
 امیده رأس (دماغه) ۱۴۴
 امیر ارشد، حاجی علی لو/ سردار ارشد ۳۷۳-
 ۳۷۸
 امیر اسعد ۲۷۹
 امیر اعظم ۲۷۲، ۱۷۰، ۱۹۹
 امیر بهادر ۱۸۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۵۰
 ۱۹۷، ۲۰۱-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶،
 ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴
 امیر تومان، محمدخان ۱۴۰
 امیر تیمور ۸۷، ۸۵، ۳۷، ۳۶
 امیرخان سردار ۱۶۲، ۶۴
 امیر جنگ، محمدنقی خان ۲۷۸، ۲۷۷
 امیر حشمة ۲۷۳، ۲۶۷، ۲۶۵
 امیر خیزر ۲۱۶، ۲۱۴
 امیر خیزی ۳۸۲، ۳۵۴، ۳۴۲
 امیر فضلعلی، اسمعیل خان سرتیپ ۲۷۸،
 ۳۵۵، ۲۷۹
 امیر کبیر/ امیر نظام/ اتابک اعظم، میرزا تقی
 خان ۶۵، ۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۲-۷۶، ۷۳، ۸۳،
 ۹۰، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹-
 ۱۲۲، ۱۲۹
 امیر مجاهد ۲۷۵
 امر محشم ۲۷۵
 امیر مقخم ۲۹۶، ۲۸۱، ۲۷۷، ۲۳۷
 امیر الملک ۳۱۱، ۳۱۰
 امیر نظام ۲۷۷
 امین الدوله/ امین الملک، میرزا
 علی خان ۶۲، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۳-
 ۱۵۵، ۱۶۸، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۴۱،
 ۳۵۷
 امین الملک، فرخ خان ۷۹، ۸۴، ۹۵،
 ۱۱۴، ۱۴۰
 امین حضور، آقا علی ۱۰۴، ۱۶۴
- امین خاقان ۱۳۷
 امین دربار ۲۰۷
 امین السلطان، آقا ابرهیم آبدار ۹۲، ۱۰۴،
 ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۹۲
 امین السلطان — اتابک
 امین الضرب، حاج حسین آقا ۱۵۴، ۱۵۲،
 ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۰۶
 امین نظام ۹۰
 انجمنانی، میرزا اسمعیل ۱۹
 انجمن آدمیت ۱۹۳
 انجمن آذربایجان ۲۰۱
 انجمن دانش ۱۴۲
 انجمن سعادت ۲۵۵، ۲۲۴، ۱۸۸
 انجمن شاهزادگان ۱۹۹
 انجمن فدائیان ۱۹۶
 آندره اس ۱۳۶
 انزلی/ پهلوی (شهر) ۴۴، ۴۹، ۹۸، ۱۰۰،
 ۱۰۲، ۱۹۰، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۸۳، ۲۸۶،
 ۲۹۰، ۳۴۱، ۳۶۱، ۳۸۵
 انستیتوی پاریس ۱۳۶
 انگالی ۳۰۸
 انگره ← آنقره
 انگلیس/ انگلستان ۴۴-۴۷، ۵۰، ۵۱،
 ۵۳، ۵۷-۵۹، ۶۲-۶۵، ۶۹، ۷۸-۸۲،
 ۸۵-۸۹، ۹۳، ۹۷-۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶،
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۳،
 ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰،
 ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸،
 ۲۰۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶-
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳،
 ۲۲۸، ۲۳۰-۲۳۴، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۰،
 ۲۴۲، ۲۴۸-۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸،
 ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰-۲۷۳،
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸-۲۸۶، ۲۸۸-۲۹۰،
 ۲۹۵-۲۹۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳-۳۱۸